

ویژگی‌های ترکیبی زبان فارسی

دکتر حسن احمدی گیوی

استاد بازنشسته‌ی دانشگاه علامه طباطبائی

می‌سازد: آب‌آورد، آب‌انباشت، آب‌تاخت، آب‌رقت، آب‌رقت، آب‌ریز، آب‌کند و...

۳- صفات مشتق مرکب از «آب» و صفات فاعلی و مفعولی و جز آن: آب‌آمیخته، آب‌آورده، آب‌افتاده، آب‌پخش‌کن، آب‌پز، آب‌تصفیه‌کن، آب‌چکیده، آب‌خش‌کن، آب‌خواره، آب‌خورده، آب‌داده، آب‌دیده، آب‌زده، آب‌کرده، آب‌کشیده، آب‌کش، آب‌گرم‌کن، آب‌گردش، آب‌ناداده، آب‌ندیده، آب‌نکشیده و...

۴- صفات مرکب مشتق که در آن‌ها کلمه‌ی مرکب از «آب» دوباره با پسوند یا یکی از بن‌های ماضی و مضارع فعل ترکیب شده است: آب‌جوساز، آب‌جوفروش، آب‌روخواه، آب‌رودار، آب‌روریخته، آب‌شارکوب، آب‌گیرناک، آب‌گینه‌فروش، آب‌مال‌واره، آب‌حوض‌کش، آب‌دستان‌دار، آب‌دست‌انداز، آب‌دوات‌کن و...

۵- صفات جامد مرکب از «آب» به‌اضافه‌ی اسم یا کلمه و لفظ دیگر: آب‌آشنا، آب‌اندام، آب‌آنچه، آب‌بار، آب‌بیکر، آب‌جامه، آب‌جر، آب‌خو، آب‌دهانی (= آب‌دهنی)، آب‌رنگ، آب‌زرفت (= میوه که درونش گندیده باشد)، آب‌سوار، آب‌سیر، آب‌صفت، آب‌کار، آب‌کامه، آب‌گون، آب‌گونه، آب‌گونی، آب‌لوج، آب‌بار و...

۶- صفات جامد مرکب: که در آن، کلمه‌ی مرکب از «آب»، دوباره با پسوندی ترکیب یافته است: آب‌دوخی، آب‌دهانی (= آب‌دهنی)، آب‌حوضی، آب‌رومند، آب‌طلایی، آب‌گوشتی، آب‌گینه‌گر، آب‌ورنگی و...
۷- صفات مرکب از آب و پسوند یا پیشوند: آب‌بان، آب‌کی، آب‌گین، آب‌ناگ، آب‌و، آب‌وند، آب‌ی، بی‌آب، آب‌ان و...

۸- اسم مرکب مشتق: آب‌پاشان، آب‌پخشان، آب‌شخور، آب‌شخورد، آبفت (= آبفت - بافتن)، آبکشین (دستاورنجن) و...

۹- اسم مرکب مشتق که در آن، کلمه‌ی مرکب از آب، دوباره با پسوند یا کلمه‌ی دیگری ترکیب یافته است: آب‌خیزگاه، آب‌خیزمرز، آب‌دارباشی، آب‌دارخانه، آب‌زدک، آب‌ریزگان، آب‌ریزگاه، آب‌ریزه، آب‌گوشت‌خوری، آب‌جوسازی، آب‌جوفروشی، (هر دو اسم مصدر هم

□ زبان فارسی در شمار زبان‌های ترکیبی‌ست، برخلاف زبان عربی که از زبان‌های اشتقاقی می‌باشد و ترکیب در این زبان، نقش اساسی دارد. در زبان فارسی برای این‌که از واژه‌ها، کلمه یا اصطلاحی جدید بسازند، پیشوند یا پسوند یا کلمه و یا اجزایی به اول یا آخر آن می‌افزایند، مانند دل‌آرام، دل‌خون، دلیر، دلیر، دل‌دادن، دریادل، روشن‌دل، هم‌دل، دودله و ده‌ها ترکیب دیگر که همگی با واژه‌ی «دل» ساخته شده‌اند و یا آب‌انبار، آب‌نکشیده، پُراب، بی‌آب، آبی، آبیاری، گلاب، آب‌انداختن و صدها کلمه‌ی دیگر که همگی از «آب» ترکیب و تشکیل یافته‌اند.

کلمه‌ی مرکب در میان همه‌ی انواع هفت‌گانه‌ی کلمات فارسی دیده می‌شود:

- ۱- فعل: آباد ساخت، ویران کردند، گوش دادم، نگه داشتیم و...
- ۲- اسم: کتاب‌خانه، خواهش‌پذیری، دبیرستان، دانشگاه و...
- ۳- صفت: خوش‌رو، زیباپسند، اتوکشیده، تندنویس و...
- ۴- ضمیر: خویشتن، هرکس، هیچ‌کس و...
- ۵- قید: افتان و خیزان، لنگ‌لنگان، همواره، هرازگاهی و...
- ۶- حرف: از برای، از بهر، همین‌که، زیرا که...
- ۷- شبه‌جمله: کاشکی، ای وای، هزار افسوس، ووه!

برای این‌که ویژگی ترکیبی زبان پارسی و اهمیت و گونه‌گونی و گستره‌ی قلمرو آن، بیش‌تر روشن شود، کلمه‌ی «آب» را که اسم است در نظر می‌گیریم و شماری از ترکیب‌های اسمی، وصفی، اضافی، عطفی، عبارت فعلی و... آن را در ۲۹ بند نشان می‌دهیم:

۱- «آب» به‌اضافه‌ی بن مضارع فعل‌ها که صفت فاعلی، صفت شغلی، صفت مفعولی، اسم‌آلت، اسم و جزء آن‌ها می‌سازد: آب‌اندیش، آب‌جوی، آب‌خواه، آب‌باز، آب‌بخش، آب‌پاش، آب‌بر، آب‌بردار، آب‌بند، آب‌پز، آب‌جوش، آب‌چکان، آب‌ریز، آب‌خور، آب‌شناس، آب‌نشین، آب‌نما، آب‌نورد، آب‌ورز و...

۲- «آب» به‌اضافه‌ی بن ماضی که صفت مفعولی یا اسم مرکب

هستند)، آبخوره، آبخوری و...

۱۶ - اسم مصدر و حاصل مصدر مرکب مشتق که جزء اول آن، آب است: آب اندازی، آب بازی، آب بندی، آب بینی، آب پاشی، آب چشمی، آب خوری، آب خورش، آب دادگی، آب رسانی، آب رفتگی، آب ریختگی، آب ریزان، آب ریزش، آب زدگی، آب سنجی، آب شناسی، آب کشی، آب کندی، آب گردانی، آب گواری، آب گیری، آب مالی، آب ندیدگی، آب نگاری و...

۱۷ - اسم مصدر مرکب مشتق که در آن کلمه‌ی مرکب از آب، دوباره با بن مضارع فعلی به اضافه یای اسم مصدر ترکیب می‌یابد و پاره‌ی از آن‌ها معنی اسم زاید مکان نیز به کار می‌روند: آبجوسازی، آبجوفروشی، آب حوض کشی، آب روبندی، آب خواهی، آب روداری، آب ریزی، آب و هواشناسی.

۱۸ - اسم مصدر مرکب جامد که از آب و یک یا چند جزء دیگر به اضافه یی یای اسم مصدری ترکیب یافته است: آب تنی، آب رومندی، آب طلاکاری، آب کاری، آب گونی، آب گینه‌گری، آب یاری، بی‌آبرویی و...
۱۹ - صفت مرکب که از صفت و آب ترکیب یافته است: پُر آب، شاداب، کم‌آب و...

۲۰ - اسم مرکب از صفت و «آب»: تیزاب، چرنداب، سرداب (= سردابه)، سفیداب، شوراب، گرداب، گنداب، گوداب، مرداب (مخفف مرده‌آب)، میراب و...

۲۱ - اسم مرکب که از اسم و «آب» ترکیب یافته است: آسیاب (= آس‌آب)، تالاب، راهاب (= زهاب)، زهاب، سراب، سیلاب، شکراب، غرقاب، قنداب، گلاب، گوشت آب (= گوشتابه)، نمک‌آب و...

۲۲ - اسم مرکب از بن فعل و «آب»: خیزاب (خیزابه)، ریزاب و...
۲۳ - ترکیب وصفی مشتق که موصوف آن، آب است: آب آتش‌زده، آب آشامیدنی، آب آهن‌تاب، آب افسرده (= آب‌فسرده)، آب ایستاده (= آب استاده)، آب بسته، آب جوش، آب جوشان، آب جوشیده، آب خفته، آب خوردنی، آب خوش‌گوار، آب زرتاب، آب گردنده، آب گل‌آلود، آب گوارا، آب نوشیدنی و...

۲۴ - ترکیب وصفی جامد که موصوف آن، آب است: آب آتش‌خو، آب آتش‌رنگ، آب آتش‌فعل، آب‌اندک، آب‌بلاده‌رنگ، آب‌باریک، آب‌باریکه، آب بیحد، آب تلخ، آب جاری، آب خام، آب خوش، آب داغ، آب راکد، آب روشن، آب زیرزمینی، آب زلال، آب سبز، آب سبک، آب سرخ، آب سرد، آب سطحی، آب سفید (= سپید)، آب سیاه، آب شور، آب شیرین، آب صنعتی، آب قلیل، آب کبریتی، آب کبود، آب کثیر، آب کر، آب کلان، آب کم، آب گرم، آب مضاف، آب مطلق، آب معدنی، آب معلق، آب مقطر و...

۲۵ - ترکیبات اضافی مشتق که مضاف آن آب است: آب باران، آب خوردن (= خوردنی)، آب زندگانی، آب زندگی، آب ماهی نمک‌سود.

۲۶ - ترکیب اضافی جامد که مضاف آن، آب است: آب آسیا، آب آلو، آب آلبالو، آب آهک، آب آهن، آب انگور، آب ارغوان، آب انار، آب بنفشه، آب بهارنارنج، آب پرتغال، آب تتماج، آب تنزیه، آب جگر، آب جو (= جوی)، آب جو، آب حسرت، آب حق، آب چشم، آب حیات، آب حیوان، آب خربزه، آب خضر، آب خرابات، آب درخت کافور، آب

۱۰ - اسم مرکب جامد که از آب و یک یا دو کلمه یا جزء دیگر ترکیب یافته است، (اعم از اضافه‌ی مقلوب و جزء آن): آب‌انبار، آب‌اکسیژن، آب‌اکسیژنه، آب‌بن، آب‌بها، آب‌ترازو، آب‌تره، آب‌جا (= آب‌جای)، آب‌چلو، آب‌حوض، آب‌خانه، آب‌خون، آب‌دارو، آب‌دره، آب‌دست، آب‌رنگ، آب‌دوغ، آب‌دوغ‌خیار، آب‌دندان، آب‌دهان، (= آب‌دهن) آبراه (= آبرو)، آبراهه، آبرخ، آبرو (= آبروی)، آبرود، آبروغن، آب‌زده، آب‌زیپو، آب‌سال، آب‌سرد (= آب‌سرد)، آب‌سرا، آب‌سکون، آب‌سنگ، آب‌شور، آب‌شوره، آب‌شی، آب‌شیر، آب‌طلا، آب‌غوره، آب‌غوره‌پلو، آب‌کنار، آب‌گوپیل (نوعی مرغابی)، آب‌کور، آب‌کوه، آب‌کوهه، آب‌گاه، آب‌گوشت، آب‌گون صدف، آب‌گون قفس، آب‌گه، آب‌گینه‌خانه، آب‌گینه‌طارم، آب‌لمبو (= آب‌لمبه = آب‌لنبو = آب‌لنبه)، آب‌لیمو، آب‌ماه، آب‌مروارید، آب‌نای، آب‌نبات، آب‌نمک و...

۱۱ - اسم مرکب جامد که در آن، کلمه‌ی مرکب از «آب» دوباره با پسوندی ترکیب یافته است: آب‌انگان، آب‌انگه، آب‌دست‌جای، آب‌دست‌خانه، آب‌دست‌دان، آب‌دستان، آب‌دستی، آب‌سالان و آب‌شوران و...
۱۲ - اسم مرکب از «آب» و پسوند: آب‌ان، آب‌خوست، آب‌دان، آب‌دانک، آب‌سار، آب‌شار، آب‌ک، آب‌گاه، آب‌گینه، آبه و...

۱۳ - ترکیب عطفی با «آب» که اغلب به صورت اسم مرکب مستقل درآمده‌اند: آب و آتش، آب و اندازه، آب و تاب، آب و جارو، آب و خاک، آب و رنگ، آب و گل، آب و نان، آب و هوا و...

۱۴ - مصدر مرکب از آب (آب به اضافه‌ی مصدر): آب‌آمدن، آب‌آوردن، آب‌افتادن (= آب‌فتادن)، آب‌افشاندن (= آب‌فشاندن)، آب‌افکندن (= آب‌فکندن)، آب‌انداختن، آب‌باریدن، آب‌بخش کردن، آب‌بخشیدن، آب‌برآمدن، آب‌برآوردن، آب‌برداشتن، آب‌بردن، آب‌بریدن، آب‌بستن، آب‌پاشیدن، آب‌پخشیدن، آب‌پراکندن، آب‌پیمودن، آب‌تاختن، آب‌جستن، آب‌چشیدن، آب‌چکانیدن، آب‌چکیدن، آب‌خواستن، آب‌خوردن، آب‌دادن، آب‌داشتن، آب‌دزدیدن، آب‌دویدن، آب‌دیدن، آب‌راندن، آب‌رساندن (= آب‌رسانیدن)، آب‌رسیدن، آب‌رفتن، آب‌رفتن، آب‌ریختن، آب‌زدن، آب‌ساختن، آب‌ساییدن، آب‌ستاندن، آب‌سودن، آب‌شدن، آب‌طلبیدن، آب‌کردن، آب‌کشیدن، آب‌کندن، آب‌کوفتن، آب‌گرداندن (= آب‌گردانیدن)، آب‌گردیدن، آب‌گرفتن، آب‌گسترده، آب‌گشادن (= آب‌گشودن)، آب‌گشتن، آب‌نوشیدن و...

۱۵ - مصدر مرکب که در آن کلمه‌ی مرکب از آب، دوباره با مصدر ترکیب یافته است: آب‌بازی کردن، آب‌بندی کردن، آب‌تراش کردن، آب‌تنی کردن، آب‌خور کردن، آبدار کردن، آبرویاختن، آبرو بردن، آبرو خریدن، آبرو دادن، آبرو داشتن، آبرو ریختن، آبروشکستن، آبروفروختن، آبرویافتن، آبروی جستن و (= دادن، داشتن، ریختن)، آبروی شدن، آبروی افزودن (= آبروی افزودن)، آبروی کاستن، آبروی کردن، آبروی نگه‌داشتن، آبروی گرفتن، آب‌ساب کردن، آب‌سار زدن، آب‌طراز کردن، آب‌غوره چلانیدن، آب‌غوره گرفتن، آب‌کاری کردن، آب‌کشی کردن، آب‌گزشدن، آب‌گزشتن، آب‌گیری کردن، آب‌لمبوشدن، آب‌لمبو (= آب‌لنبو یا آب‌لمبه یا آب‌لنبه) کردن، آب‌مالی کردن، آب‌نم‌زدن، آب‌یاری کردن و...

دست، آب دندان، آب دهان، آب رز، آب رو، آب رود، آب زرد، آب زرشک، آب زهره، آب ژاول، آب سردی، آب سکندر، آب سبب، آب شش، آب صفا، آب صورت، آب طارم، آب طرب، آب طلا، آب عشرت، آب غسل، آب قصیل، آب قند، آب کاسنی، آب گشنیز، آب گل، آب گوهر، آب لحیم، آب لپته، آب مردی، آب مرغان، آب مژگان، آب نار، آب نارنج، آب نشاط، آب نمک، آب نهر، آب نوشادری، آب نی، آب نیشکر، آب وضو، آب هندوانه، آب هویج، آب یخ و...

۲۷- نمونه‌هایی از ده‌ها ترکیب فعلی که با آب شروع شده‌اند و در بیش‌تر آن‌ها یکی از حروف اضافه به کار رفته است: آب از آب تکان نخوردن (یا نجینیدن)، آب از بالا بستن، آب از گلو بریدن، آب بر آتش زدن (یا ریختن)، آب بر آب ریختن، آب بر گلو نرفتن، آب به گلو جستن، آب از سر (تارک) گذشتن، آب از جگر بخشیدن، آب از چک و چانه سرازیر شدن، آب از دریا بخشیدن، آب از سر (یا سرچشمه یا بنه) تیره‌بودن، آب افتادن دهان (یا در دهان یا اندر دهان یا به دهان)، آب انداختن ستور، آب انداختن ماست و آش و جز آن، آب به آب شدن، آب (= آب رفته) به جوی باز آمدن (یا آوردن)، آب به جوی کسی روان بودن، آب پاکی روی دست کسی ریختن، آب در جگر داشتن (یا نداشتن)، آب در چیزی کردن، آب در هاودن سودن (= کوفتن = کوبیدن)، آب کسی یا چیزی روشن بودن، آب زیر پوست کسی افتادن، آبشان به یک جو نرفتن و...

۲۸- چند نمونه از عبارات‌های فعلی (که با حرف اضافه و آب شروع می‌شود و به مصدر ختم می‌گردد): از آب جستن، از آب درآمدن، از آب کره گرفتن، به آب زدن، به آب و آتش زدن (خود را)، با آب حمام درست گرفتن و...

۲۹- چند نمونه از ترکیبات اسمی، وصفی و فعلی که با آب شروع نشده؛ ولی در آن‌ها تکیه‌ی اصلی روی کلمه‌ی «آب» است: از آب گذشته، سرازیر آب کردن، مزه‌ی آب دادن، مثل آب، مثل آب حمام، مثل آب حوض و...

یادآوری این نکته نیز لازم است که تقریباً از همه یا بیش‌تر ترکیباتی که مفهوم وصفی دارند، می‌توان با افزودن «ی»، حاصل مصدر ساخت، چون: آبدار ← آبداری، آب‌سنج ← آب‌سنجی، آب‌شناس ← آب‌شناسی، کم‌آب ← کم‌آبی و...

هم‌چنین با افزودن «نا» و «ن» و «بی» به اول و «انه» به آخر برخی از ترکیبات آب، قید یا صفت مرکب دیگری پدید آورد: آب‌دیده ← آب ندیده، آب خورده ← آب ناخوردن، آبرو ← بی‌آبرو، آبرومند ← آبرومندان، آبروریکته ← آبرو نریخته و... و بدین ترتیب صدها کلمه‌ی مرکب دیگر بر ترکیبات آب افزوده می‌شود. بدیهی‌ست که کاربردها و ترکیب‌هایی که دیدیم منحصر به آب نیست و از واژه‌های دیگر نیز انواع کلمه‌های مرکب و ترکیب‌های گوناگون پدید می‌آید.

امروز با پیشرفت صنعت و تمدن جدید در مقابل هزاران واژه‌ی بیگانه برای بیان مفاهیم علمی، صنعتی، حرفه‌ی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فلسفی، حقوقی و... اصطلاحاتی وضع شده است که بیش‌تر آن‌ها مقبولیت عام پیدا کرده و به اصطلاح جا افتاده است، از این قبیل است ترکیبات و اصطلاحاتی چون:

کودکستان، دبستان، دبیرستان، راهنمایی تحصیلی، هنرستان، هنرسرا، هنرجو، دانشکده، دانشگاه، دانشسرا، دانشیار، بهیار، پرستار، بهدار، دانش‌آموز، دانشجو، دانشنامه، استادیار، دستیار، ایستگاه، فرودگاه، بزرگراه، هواپیما، ماهواره، فضانورد، دریانورد، کیهان‌نورد، قاره‌پیما، زیردریایی، موشک‌انداز، خمپاره‌انداز، هواشناسی، سبک‌شناسی، واژه‌شناسی، ایران‌شناس، خاورشناس، ریشه‌شناسی، آزمون‌شناسی، زیست‌شناسی، زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی، جانورشناسی، جرم‌شناسی، آسیب‌شناسی، باستان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روانشناسی، روانشناختی، روانکاو، روانپزشکی، دندانپزشکی، دامپزشکی، دامپروری، دامداری، سرشماری، آمارگیری، ماشین‌سازی، اسلحه‌سازی، داروسازی، بازسازی، نوسازی، رادیوسازی، بهسازی، بهزیستی، بهداشتی، بهیاری، فضانوردی، هواشناسی، کیهان‌نوردی، باتری‌سازی، شماره‌گذاری، شناخت‌شناسی و...

به همه‌ی این‌ها می‌توان اضافه کرد، اتباع را در زبان فارسی که ترکیب خاصی‌ست و در غنای ساختاری و معنایی زبان فارسی نقش ویژه‌ی دارد. درباره‌ی اتباع باید گفت: اتباع گاهی همراه اسم یا صفت لفظی می‌آید که معنی روشنی ندارد و یا اصلاً بی‌معنی‌ست. این‌گونه الفاظ، اغلب هم‌وزن آن اسم یا صفت هستند، ولی حرف اول آن‌ها یا «م» است، مانند قلم مل، کژمژ، چیزمیز، و یا «پ» است، مانند: رخت و پخت، شلوغ‌پلوغ، ساخت و پاخت و یا حرفی دیگر از قبیل (ت، و، س ...) چون: اخم و تخم، هاج و واج، قلمبه سلمبه و گاهی هم‌وزن آن‌ها با وزن اسم یا صفت همراهشان یکی نیست؛ چون: تک و توک، فلان و بهمان، چاق و چله، پول و پله، گاه‌گذار ... این‌گونه الفاظ را اتباع می‌نامند. در مثال‌های بالا الفاظ (ملم، مژ، میز، پخت، پلوغ، پاخت، تخم، واج، سلمبه، توک، بهمان، چله، پله، گذار) همگی اتباع‌اند.

اتباع معمولاً برای تأکید یا گسترش معنی اسم یا صفت همراه آن‌ها می‌آید و یا نوعی مفهوم جنس و قسم از آن به‌دست می‌آید: رخت و پخت، یعنی رخت و امثال آن، لباس و چیزهایی از آن قبیل، جامه و وسایل دیگر؛ قلم ملم یعنی قلم و امثال آن، قلم و مداد و خودکار و چیزهایی از آن قسم. ■

منابع

- ۱- انوری، دکتر حسن احمدی - احمدی گیوی، حسن، دستور زبان فارسی ۲، انتشارات فاطمی، چ ۲۲، ۱۳۸۲.
- ۲- احمدی گیوی، حسن - انوری، دکتر حسن، دستور زبان فارسی ۱، انتشارات فاطمی، چ ۲۵، ۱۳۸۲
- ۳- احمدی گیوی، حسن، ادب و نگارش، چاپ دهم، نشر قطره، ۱۳۸۲
- ۴- باطنی، دکتر محمدرضا، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، امیرکبیر، ۱۳۴۹.
- ۵- بهار (ملک‌الشعراء)، محمدمتقی، سبک‌شناسی، ۳ جلد، چ ۴، کتاب‌های پرستو، ۱۳۳۵.
- ۶- خیامپور، دکتر عبدالرسول، دستور زبان فارسی، تبریز، ۱۳۳۳.
- ۷- لغت‌نامه‌ی فارسی، موسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا، به سرپرستی دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر محمد دبیر سیاقی، حرف الف.
- ۸- معین، دکتر محمد، اسم مصدر و حاصل مصدر، زوار، ۱۳۳۲.
- ۹- معین، دکتر محمد، فرهنگ، چهار جلد اول، مجلدات گوناگون.